

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«مضافاً إلى فحوى الإجماع المدعى على حصول فسخ ذي الخيار بالفعل، كالوطء و البيع و العتق؛ فإنّ الوجه في حصول الفسخ هي دلالتها على قصد فسخ البيع...»

خلاصه مطالب گذشته

کلام به اینجا رسید که بعد از بیع فضولی، اگر مالک تصرفات غیر منافی انجام داد، مثلاً مال را در معرض بیع قرار داد و یا عقد فاسدی بر آن منعقد کرد، آیا این تصرفات که با بقاء عقد فضولی منافاتی ندارد، یعنی با انشاء عقد فضولی ممکن است تنافی داشته باشد، اما با اثر عقد فضولی هیچ منافاتی ندارد، آیا این تصرفات عنوان رد را دارد یا نه؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این تصرفات غیر منافیه؛ یا با التفات به بیع فضولی واقع می‌شود و یا با عدم التفات، اما در صورتی که مالک با التفات به بیع فضولی این تصرفات غیر منافیه را انجام می‌دهد، این تصرفات عنوان رد فعلی را دارند.

سپس سه دلیل اقامه کرده بر این که رد فعلی ملحق به رد قولی است و همان طور که رد قولی کاملاً مالک را از عقد اجنبی می‌کند، رد فعلی هم مالک را از عقد اجنبی می‌کند، که این سه دلیل برای کبرای مساله است.

به عبارت دیگر از نظر صغری، تردیدی در مساله نیست، که این تصرف غیر منافی را که مالک انجام داده، مصداق برای رد، آن هم رد فعلی است، یعنی با فعل خودش آن بیع فضولی را رد کرده است.

لذا اگر به بعضی از حواشی مراجعه می‌کنید، این نکته را توجه داشته باشید، برای بعضی از آنها مساله خلط و اشتباه شده، فکر کرده‌اند که مرحوم شیخ(ره) سه دلیل برای صغری آورده، که این تصرف عنوان رد دارد، در حالی که این سه دلیل برای کبراست.

دلیل سوم بر رد فعلی بودن تصرفات غیر منافی در فرض التفات

دلیل سوم این است که شیخ(ره) فرموده: در معامله‌ای که در آن خيار وجود دارد، اگر ذو الخيار فعلی انجام دهد، مثلاً بایع جاریه را به مشتری فروخته و برای خودش خيار جعل کرده، حال اگر بایع در مدت خيار، جاریه را وطي کرد، فقهاء اجماع دارند که با این فعل فسخ محقق می‌شود، یا اگر بایع جاریه را فروخت، یا آزاد کرد و بیعی و عتقی انجام داد، اجماع فقهاء بر این است که با این افعال معامله فسخ می‌شود.

بعد شیخ(ره) فرموده: اگر این افعال موجب فسخ معامله باشد، به طریق اولی در ما نحن فیه، این تصرفات موجب رد و فسخ است.

بیان اولویت این است که در ما نحن فیه که بیع فضولی واقع شده، این بیع فضولی قبل از اجازه مالک، هنوز از حیث حدوث متزلزل است، یعنی معامله ناقصی است، که همه اجزاء و شرایطش نیامده، لذا اگر در معامله‌ای که در آن خیار وجود دارد و وجود خیار مانع از تحقق ملکیت برای طرفین نمی‌شود، - یعنی اگر معامله محقق شد، ولو بایع هم خیار داشته باشد، اما مبیع به ملک مشتری منتقل شده و ثمن هم به ملک بایع منتقل می‌شود... فعل بتواند معامله را بر هم زند، آن هم معامله‌ای که حدوثاً تمام است و لکن تزلزلش من حیث البقاء است، در ما نحن فیه که حدوثاً متزلزل هست، به طریق اولی می‌تواند.

به بیان دیگر در آنجا مساله از باب رفع است، یعنی در باب بیع خیاری بیع واقع و ملکیت محقق شده و بعد که بایع ذو الخیار وطی، بیع و یا عتق می‌کند، این تصرفات عنوان رفع دارد، اما در ما نحن فیه اگر مالک بخواهد رد کند، عنوان دفع دارد و دفع آسانتر از رفع است و اگر فعل صلاحیت برای رفع داشته باشد، به طریق اولی صلاحیت برای دفع هم دارد.

لذا شیخ(ره) از راه اولویت اثبات کرده‌اند که رد و فسخ فعلی، ملحق به رد قولی است.

پس نتیجه این شد که اگر مالک تصرف غیر منافی انجام داد، با التفات به وقوع بیع فضولی این تصرف عنوان رد فعلی دارد و معامله فضولی را به هم می‌زند.

تصرفات غیر منافی با فرض عدم التفات

قسم دوم، تصرفات غیر منافیه‌ای است که با عدم التفات تحقق پیدا می‌کند، یعنی مالک بدون این که از بیع فضولی خبردار باشد و یا این که فراموش کرده، مالش را در معرض بیع قرار می‌دهد، که شیخ(ره) فرموده: ظاهر این است که این تصرفات موجب رد نیست، چون رد از امور انشاییه است و نیاز به قصد دارد و قصد هم متوقف بر التفات است، یعنی باید بداند چیزی و یا عملی واقع شده، تا رد آن را قصد کند.

در اینجا که مالک التفات به وقوع بیع فضولی ندارد، پس قصدی هم برای رد ندارد، لذا شیخ(ره) در این صورت فرموده: رد محقق نمی‌شود.

عدم کفایت مجرد رفع ید از بیع فضولی

بعد این مطلب را عنوان کرده که آیا مجرد رفع ید از بیع فضولی، در رد کفایت می‌کند یا نه؟ مالک از آن بیع فضولی، با همین انشاء تصرف غیر منافی رفع ید می‌کند و همین تصرف غیر منافی با انشاء بیع فضولی ضدیت و تضاد دارد.

شیخ(ره) فرموده: این رفع ید کفایت نمی‌کند، چون گفتیم که در رد، قصد معتبر است و در ما نحن فیه فرض این است که چون التفات به بیع فضولی ندارد، پس نسبت به آن قصدی هم ندارد و اگر قصدی نداشت عنوان رد در اینجا محقق نیست.

البته فرموده: مواردی داریم که مجرد رفع ید کفایت می‌کند، ولو این که التفاتی هم در کار نباشد، مثلاً در باب رجوع در طلاق، اگر مردی طلاق زوجه‌اش را انکار کرد و گفت: طلاق ندادم، فقهاء فتوی داده‌اند که انکار موجب رجوع در طلاق است، ولو

واقعا طلاق داده و یادش رفته باشد، اما مع ذلک این انکار را برای رجوع در باب طلاق کافی می‌دانند.

اما در ما نحن فیه که مساله رد است، شیخ(ره) فرموده: این نیاز به قصد دارد و بدون قصد محقق نمی‌شود، ولو این که در باب طلاق، یک چنین فتوایی را هم فقها دارند.

بعد استدراک کرده و فرموده: اگر در باب عقود جائزه مثل هبه چنین تصرفی را، ولو با عدم التفات کافی دانستیم، که اگر مثلاً کسی مالش را به دیگری بخشیده، بعد با عدم التفات به هبه، یک تصرف غیر منافی انجام دهد، مثلاً آن را در معرض بیع قرار دهد، اگر در باب عقود جائزه این تصرفات موجب فسخ عقد جائز باشد، در ما نحن فیه به طریق اولی است.

لکن فرموده: قبلاً در عقود جائزه گفتیم که: این تصرفات با عدم توجه به وقوع عقد جائز، مصحح برای فسخ نمی‌باشد و با این افعال، در عقود جائزه فسخ تحقق پیدا نمی‌کند و لذا در ما نحن فیه هم همین طور است.

بعد مساله را به فرض اول هم سرایت داده و فرموده: حتی در فرض التفات هم مساله مشکل است، به فرض این که مالک به بیع فضولی هم التفات دارد و چنین تصرفاتی را انجام می‌دهد، شیخ(ره) فرموده: مشکل می‌دانیم که این تصرف، عنوان رد داشته باشد، چون بعضی از فقهاء ادعای اجماع کرده‌اند بر این که در باب فسخ نیاز به لفظ داریم.

تطبیق عبارت

«مضافاً إلى فحوى الإجماع المدعى على حصول فسخ ذي الخيار بالفعل»، اجماعی بر حصول فسخ ذي الخيار به سبب فعل ادعا شده است، که بایع ذو الخيار با فعلش می‌تواند معامله را فسخ کند، «كالوطء و البيع و العتق»، مانند وطي و بیع و عتق، که شیخ(ره) فرموده: در این که چرا با این افعال فسخ محقق می‌شود؟ در اینجا دو احتمال است؛ یک احتمال این است که این افعال دلالت دارد بر این که ذو الخيار قبل از این که این افعال را انجام دهد، قصد فسخ معامله را کرده است و احتمال دوم هم این است که چون این افعال متوقف بر ملک است، که «لا وطي الا في ملك» و «لا بيع الا في ملك»، لذا اول باید آن مالی که مالک و بایع در آن خیار دارد، دوباره به ملکش برگردد و بعد آن را بفروشد.

شیخ(ره) فرموده: این وجه دوم، وجه باطلی است، چون این که توقف بر ملک دارد، باعث می‌شود که بگوییم: این تصرفات باطل است، چون وطي و بیع و عتق توقف بر ملک دارد و در ایام خیار این مال در ملک ذو الخيار نبوده، پس نتیجه طبیعی‌اش این است که بگوییم: این تصرفات باطل است.

«فإن الوجه في حصول الفسخ هي دلالتها على قصد فسخ البيع»، دلیل برای حصول فسخ، دلالت دارد که این امور بر قصد فسخ بیع بوده، «و إلا فتوقفها على الملك لا يوجب حصول الفسخ بها»، و الا توقفش بر ملک موجب حصول فسخ به این تصرفات نمی‌شود، «بل يوجب بطلانها؛ لعدم حصول الملك المتوقف على الفسخ قبلها حتى تصادف الملك»، بلکه موجب بطلان این تصرفات می‌شود، چون ملکی که متوقف بر فسخ است، قبل از این تصرفات واقع نشده است، تا این که این تصرفات با ملک مصادفه کند، یعنی این تصرفات در ملک واقع شود.

بعد شیخ(ره) وجه اولویت را بیان و فرموده: «و كيف كان، فإذا صلح الفسخ الفعلي لرفع أثر العقد الثابت المؤثر فعلاً»، اگر فسخ فعلی برای رفع اثر عقد ثابت صلاحیت داشته باشد، چون عقدي که در آن خیار است، فعلاً عقدي ثابت و موثر است، یعنی این عقد الان تمام است و فقط این خیار باعث شده که از حیث بقاء متزلزل شود، اما از حیث حدوث هیچ تزلزلی در آن وجود ندارد، که اگر برای چنین عقدي بتواند فاسخ شود، «صلح لرفع أثر العقد المتزلزل من حيث الحدوث القابل للتأثير، بطريق

اولی»، برای رفع اثر عقدي که از حیث حدوث متزلزل هست، به طریق اولی صلاحیت دارد.

اشکالی که در اینجا هست این است که این مثالهایی که زده‌اید، وطی، بیع و عتق، همه تصرفات منافی است، در حالی که الان در تصرفات غیر منافی بحث می‌کنیم و لذا این اشکال موجب شده که جلوی اولویت مسدود شود و این اولویت کنار رود.

«و أمّا الثاني و هو ما يقع في حال عدم الالتفات»، اما قسم دوم که در حال عدم التفات واقع شود، «فالظاهر عدم تحقق الفسخ به»، ظاهر آن است که فسخ، با این تصرف همراه با عدم التفات واقع نمی‌شود، «لعدم دلالة على إنشاء الرد»، چون دلالت بر انشاء رد ندارد، «و المفروض عدم منافاته أيضاً للإجازة اللاحقة»، و مفروض این است که این تصرف با اجازه‌ای که بعداً می‌آید منافات ندارد. «و لا يكفي مجرد رفع اليد عن الفعل بإنشاء ضده»، و مجرد رفع ید از فعل هم کفایت نمی‌کند، مراد از این فعل، یعنی بیع فضولی، که مجرد رفع ید از آن، به سبب انشاء ضدش، که همان تصرف منافی است کفایت نمی‌کند، «مع عدم صدق عنوان الرد الموقوف على قصد و الالتفات إلى وقوع المردود»، همچنین رد هم صدق نمی‌کند، چون رد موقوف بر قصد و التفات به وقوع مردود است، «نظير إنكار الطلاق الذي جعلوه رجوعاً و لو مع عدم الالتفات إلى وقوع الطلاق، على ما يقتضيه إطلاق كلامهم»، این نظیر برای منفي است، یعنی برای یکفی است، که در جایی هم داریم که مجرد رفع ید کفایت می‌کند، نظیر این که زوج طلاق را انکار کند، این انکار را که رجوع قرار داده‌اند، ولو التفات به وقوع طلاق هم نداشته باشد، مثل این که یادش رفته که طلاق داده، اما همین که انکار می‌کند، این حقیقتاً رجوع در طلاق است که اطلاق کلمات فقهاء این را اقتضا می‌کند، که انکار زوج، چه التفات داشته باشد و چه نداشته باشد، عنوان رجوع را دارد.

شیخ(ره) فرموده: اگر در باب طلاق هم چنین چیزی باشد، اما در باب رد که رد از امور انشائیه است، نیاز به قصد و التفات به وقوع مردود وجود دارد و چنین چیزی کفایت نمی‌کند.

تهافتی در کلام شیخ(ره) و جواب از آن

در اینجا بین دو عبارت شیخ(ره)، در ابتدا تهافت و تغایری به ذهن می‌رسد، که بحث در تصرفات غیر منافیه بود، آن وقت شیخ(ره) فرموده: تصرفات غیر منافیه، یا با التفات است و یا با عدم التفات، که در فرض عدم التفات، شیخ(ره) تعبیر کرده «و لا يكفي مجرد رفع اليد عن الفعل بإنشاء ضده»، که این انشاء ضده یعنی انشاء منافی، که تعبیر می‌کند به اینکه این ضد است، آیا بین این دو مطلب تغایری وجود ندارد؟ یعنی بیع دیگری غیر از بیع فضولی، که شیخ(ره) از آن تعبیر کرده به ضد بیع فضولی، منافی با آنست، در حالی که بحث در تصرفات غیر منافیه است.

دو جواب برای رفع این تنافی هست؛ یک جواب این است که از نظر انشاء تنافی هست، چون وقتی بیع فضولی واقع شد، بعد مالک که آن در معرض بیع قرار می‌دهد و یا بیع فاسد بر آن انجام می‌دهد، این انشاء دوم با انشاء اول از حیث انشاء تنافی دارند، اما از حیث تاثیر تنافی ندارد. تصرفات غیر منافیه یعنی تصرفات غیر منافیه از جهت تاثیر، یعنی مالک تصرفی انجام دهد که از نظر تاثیر، با تاثیر بیع فضولی منافات ندارد. پس انشائش منافات دارد اما تاثیرش منافات ندارد.

جواب دوم هم این است که «انشاء ضده»، یعنی انشائی است که منافی با بقاء هست و نه حدوث، یعنی ضد من حیث البقاء، اما از حیث حدوث این چنین نیست، که شیخ(ره) هم در چند سطر بعد، به تفصیل بین بقاء و حدوث اشاره کرده‌اند.

«نعم، لو ثبت كفاية ذلك في العقود الجائزة كفى هنا بطريق أولى، كما عرفت»، اگر کفایت این که این تصرفات غیر منافیه موجب فسخ شود، در عقود جائزه ثابت باشد، به همان وجه اولویتی که در مثل رفع و دفع بیان کردیم در اینجا اولی است. «لكن لم يثبت ذلك هناك فالمسألة محل إشكال»، اما کفایت فسخ در عقود جائزه ثابت نیست، پس مساله محل اشکال است، «بل

الإشكال في كفاية سابقه أيضاً»، بلکه اشکال در کفایت فرض سابق هم هست، یعنی حتی در جایی هم که التفات به بیع فضولی دارد، این تصرف موجب فسخ نیست، «فإن بعض المعاصرين يظهر منهم دعوى الاتفاق على اعتبار اللفظ في الفسخ كالإجازة»، چون بعضی از معاصرین بر اعتبار لفظ در فسخ مانند اجازه ادعای اجماع کردند. «و لذا استشكل في القواعد في بطلان الوكالة بإيقاع العقد الفاسد على متعلقها جاهلاً بفساده»، و چون لفظ در باب رد معتبر است، علامه (ره) در قواعد در بطلان وکالت اشکال کرده که اگر موکل به وکیل می‌گوید: در این مال وکیل هستی که آن را مثلاً اجاره بدهی، اگر موکل در زمانی که به وکیل وکالت داده، خودش یک بیع و عقد فاسد بر متعلق وکالت منعقد کرد، آیا با این فعل، وکالت وکیل از بین می‌رود یا نه؟ مرحوم علامه (ره) فرموده: این محل اشکال است، چون در باب رد اجماعی ادعا شده، بر این که لفظ معتبر است، البته در حالی که جاهل به فساد عقد است، چون اگر عقد، عقد صحیحی باشد که اصلاً دیگر قطعاً موجب به هم زدن وکالت است.

«و قرّره في الإيضاح و جامع المقاصد على الإشكال»، فخرالمحققین و محقق ثانی (قدس سرهما) علامه (ره) را بر همین اشکال تأیید کرده‌اند.

بحث اخلاقی هفته

قال رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم): «لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ مَلَأَ بَطْنَهُ» یکی از امور مهمه‌ی در مسائل اخلاقی، تقلیل در ابعاد حیوانی است.

اگر انسان بخواهد موفق شود که سیر و سلوکی داشته باشد و قدمهایی را برای امور معنوی بردارد، اولین و مهمترین قدم، – چون قدم اول خیلی مهم است – مساله تقلیل در ابعاد حیوانی انسان است.

در دستور العمل‌هایی که در زمان قدیم بین علما و بزرگان رسم بوده، دستور العمل‌های اخلاقی که بین شخصیت‌هایی که خودشان، سالیان متمادی را در راه سیر و سلوک گذارنده بودند و به مقاماتی رسیده بودند، رد و بدل می‌شد، مثلاً در دستور العمل معروفی که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (اعلی الله مقامه الشریف) به مرحوم حاج محمد حسین اصفهانی (ره) آن فقیه ممتاز در فقه و فلسفه و عرفان داده، که هر کدامشان در حد بالایی از نظر معنوی بودند، اولین مطلبی که به مرحوم محقق اصفهانی (ره) سفارش کرده، این است که ابعاد حیوانی را تقلیل بده.

بین اینها جمع نمی‌شود، که انسان ابعاد حیوانیش را حفظ کند، خوابش، خوراکش، استراحتش مفصل باشد، اما از آن طرف هم بخواهد به درجات بالا برسد. پس باید ابعاد حیوانی را تقلیل دهیم و اولین چیزی که خیلی برای ما مورد ابتلاست و باید از همین سنین و بلکه قبل از این سنین شروع می‌کردیم، تقلیل در غذاست.

بله خداوند برای انسان خوردن غذا را مباح کرده، هم می‌تواند به قدری بخورد، که کاملاً سیر شود و هم ما فوق آن، اشکالی هم ندارد، مگر این که به حد اضرار به بدن برسد، اما در جایی که انسان میل دارد و بدن هم آمادگی خوردن غذا را دارد و انسان اجتناب می‌کند، همین آثار ملکاتی را برای انسان فراهم می‌کند. تضعیف این بعد حیوانی، خودش آثاری را برای انسان می‌آورد.

این نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، برای من خیلی هم ملموس بوده است، والد معظم ما (حفظه الله) مبتلا به مرض قند هست، شاید حدود هفت هشت سال است و کسانی هم که مبتلا به مرض قندند، از بسیاری از غذاها باید اجتناب کنند، شاید مثلاً از نود و پنج درصد غذاهای رایج باید اجتناب کنند. روزی خود ایشان به من فرمودند که: این اجتناب یک آثار باطنی ناخود آگاه برای من داشته، که مثلاً من بعضی از حقایق برایم روشن شده، که قبلاً اصلاً برایم روشن نبود.

این یک چیز خیلی طبیعی است، که تقلیل در ابعاد حیوانی و کم خوری، تاثیر دارد که در روایات هم بسیار نسبت به آن سفارش شده، مخصوصا در بین جمع و جایی که دعوت می‌شویم، مخصوصا ما طلبه‌ها که حتی غذا خوردنمان، مقدار و کیفیت آن، همه اینها مورد توجه مردم هم هست.

از نظر معارف قرآنی و از نظر اخروی، چیزی که بالآیات القرآنیه ثابت هست، این است که انسان هر مقداری که در این دنیا از لذائذ این دنیا کمتر استفاده کند، خداوند در آن دنیا عوضش را به او می‌دهد، حتی اگر یک لقمه کمتر بخورد.

قرآن در مورد کفار می‌فرماید: اینها که روز قیامت می‌آیند، دیگر طیبات خودشان را دنیا استفاده کردند و بهره خودشان را بردند. لذا در مورد کفار، یکی از حکمتهای این که انسان می‌بیند که امور رفاهی و لذائذ دنیوی برای آنها فراهم هست، همین است، که این لذائذ برای آنها نعمت نیست و غیر از این دنیا، دیگر بهره‌ای ندارند. خداوند هم می‌فرماید که: دائم این طیبات و بهره‌ها را در اختیار اینها می‌گذاریم، چون اینها دیگر بهره اخروی ندارند.

اگر این باورمان باشد، که از نظر آیات قرآن و معارف دینی، انسان هر مقداری این لذائذ دنیویه را برای خودش کم کند، به ازای آن درجات و بهره‌های اخرویش بیشتر می‌شود، همین توجه باعث می‌شود که انسان غذایی را که می‌تواند بیشتر بخورد، کمتر بخورد.

اما آثار دنیوی این است که این سفارش و دستور برای ما اصلا واجب است، که تقلیل در غذا داشته باشیم، در روایات هست که نور حکمت در قلب انسان گرسنه جای می‌گیرد، اما کسی که صبح که از خواب بر می‌خیزد، صبحانه مفصل، ظهر، غذای مفصل و شب هم شام مفصل، این اصلا درونش آمادگی برای نور حکمت ندارد و دیگر قساوت، ظلمت‌ها و تیرگی‌ها را باید در درونش یافت.

باز در سفارشات و دستور العمل‌ها هست موقع گرسنگی غذا نخورید، یک ساعت بعد از آن غذا بخورید، که این چشیدن طعم جوع، ذهن انسان را شخم می‌زند و روح انسان را برای دریافت معارف الهی تلطیف می‌کند، یا مثلا سفارش شده که انسان دو وعده در روز بیشتر غذا نخورد، یکی به هنگام صبح و یکی هم به هنگام عشاء، * وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * که در قرآن آمده، که بیش از دو مرتبه غذا خوردن این صحیح نیست، که این از جهت کمیت است.

در جهت کیفیتش هم گفته‌اند: خیلی انسان کم گوشت بخورد، غذاهایی را که مقداری جنبه انبات لحم در بدن دارند را تقلیل دهد.

انسان در ظاهر می‌گوید: این چه مساله مهمی است؟ فوقش این است که این یک امر مطلوبی است، اما این نه تنها مستحب است، نه تنها مستحب موکد است، بلکه برای ما که در طریق معارف قرآنی هستیم، اصلا واجب است، لذا باید این را از همین حالا شروع کنیم.

در این روایت هم پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: داخل در ملکوت آسمانها نمی‌شود، کسی که شکم خودش را پر کند، اگر پرخوری کند، باید در همین عالم طبیعی بماند و دیگر به عالم ملکوت او را راهی نیست و او را خبری از عالم ملکوت نخواهد بود.

این مطلب در مهجة البیضاء، جلد پنجم، صفحه 146 آمده است.